

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
گردیده است

آگاه شویم .

جلد چهاردهم

دعا و توسل چرا؟

نویسنده: حسن امیدوار

بسم الله الرحمن الرحيم

با عنایت حضرت حق تعداد چهارده جلد کتاب در موضوعات مختلف اجتماعی و اخلاقی در سطح همگان که کم و بیش نیاز به عمل یا رعایت یا دانستن آن داریم با نام آگاه شویم همراه با سند از منابع معتبر که دارای شهرت هستند ترتیب یافته است که انشاء الله امیدوارم مورد قبول حضرت امام زمان عجل الله تعالی الشریف و شما خوانندگان آگاه قرار بگیرد که بتوانید با این مجموعه بهره ای ببرید و دعاگوی ما باشید. برای اطلاع عزیزان نام موضوعات به شرح زیر است:

1. دوستی و دشمنی با آل پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چرا؟

2. خدمت به پدر و مادر چرا؟

3. عزت نفس، بلند همتی، شرافت چرا؟

4. خوردن مال مردم چرا؟

5. حقوق همسایه و برادر دینی یا معاشرت خوب چرا؟

6. وفای به عهد و پیمان چرا؟

7. مهمان نوازی چرا؟

8. حرص و قناعت چرا؟

9. اسراف و سخت گذرانی چرا؟

10. صدقه و انفاق چرا؟

11. پیروی یا مخالفت با نفس چرا؟

12. احترام و نیکی به سادات چرا؟

13. رعایت زبردستان و یتیمان چرا؟

14. دعا و توسل چرا؟

حسن امیدوار

فروردین ماه 1383

اثر این دعا شگفت انگیز بود

یونس پیغمبر علیه السلام پس از آنکه سی سال قوم خود را به ایمان دعوت نمود هیچکدام ایمان نیاوردند مگر دو نفر یکی عابدی بود بنام ملیخا (یا تنوخا) دیگری عالمی روییل نام. حضرت صادق علیه السلام فرمود خداوند عذاب وعده داده شده را از هیچ امتی برطرف نکرده مگر قوم یونس، هر چه آنها را به ایمان خواند نپذیرفتند، با خود اندیشید که نفرین شان کند. عابد نیز او را بر اینکار ترغیب می نمود ولی روییل می گفت نفرین مکن زیرا خداوند دعای تو را مستجاب می کند از طرفی دوست ندارد بندگانش را هلاک نماید.

بالاخره یونس علیه السلام گفتار عابد را پذیرفت و آنها را نفرین کرد. به او وحی شد در فلان روز و ساعت عذاب نازل می شود. نزدیک تاریخ عذاب، یونس به همراهی عابد از شهر خارج شد ولی روییل در همانجا توقف کرد. ساعت نزول بلا فرا رسید، آثار کیفر ظاهر شد قوم یونس آشفته شدند (چون هر چه گشتند یونس را نیافتند) روییل به آنان گفت اینک که یونس نیست به خدا پناه ببرید زاری و تضرع کنید شاید بر شما ترحمی فرماید.

پرسیدند چگونه پناه ببریم؟ روییل فکری کرده گفت فرزندان شیرخواره را از مادرانشان جدا کنید حتی بین شتران و بچه هاشان و گوسفندان و بره ها و گوساله ها و ماده گاوها تفرقه بیاندازید و در میان بیابان جمع شوید آنگاه اشک ریزان از خدای یونس خدای آسمانها و زمینها و دریاها و پهناور طلب عفو و بخشش کنید.

به دستور روییل عمل کردند منظره ای بس تأثرانگیز ایجاد شد. اطفال شیرخوار گریه آغاز نمودند، پیران کهنسال صورت بر خاک گذاشته اشک می

ریختند. آوای حیوانات و اشک و آه قوم یونس به هم آمیخته شاید خاشاک بیابان را نیز با خود هم آهنگ کردند، رحمت بی انتهای پروردگار جهان بر سر آنها سایه افکند، عذاب نازل شده، برطرف گردید و به جانب کوهها روانه شد. پس از گذشتن تاریخ عذاب، یونس به طرف قوم خود بازگشت تا ببیند آنها چگونه هلاک شده اند با کمال تعجب مشاهده کرد مردم به طریق عادی زندگی می کنند عده ای مشغول زراعتند. از یک نفر پرسید قوم یونس چه شدند. آن مرد یونس را نمی شناخت پاسخ داد او بر قوم خود نفرین کرد خداوند نیز تقاضایش را پذیرفت عذاب نازل شد ولی آنها گرد یکدیگر جمع شدند گریه و زاری نموده از خدا خواستند او هم بر آنها رحم کرده عذاب را برطرف نمود اینک در جستجوی یونسند تا ایمان آورند.

یونس خشمگین شد باز از آن محیط دور شده به نزدیک دریا رفت چنانچه خداوند نیز داستان خشم یونس را در این آیه بیان می کند (وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) کنار دریا رسید در آنجا یک کشتی را در حال حرکت مشاهده کرد تقاضا نمود او را نیز سوار کنند. مسافری موافقت کرده یونس سوار شد. کشتی حرکت کرد میان دریا که رسید خداوند یک ماهی بزرگ را مأمور نمود به طرف کشتی رود یونس ابتدا جلو نشست به طوری که ماهی و هیکل درشت او را مشاهده کرد از ترس به آخر کشتی رفت. ماهی باز به طرف یونس آمد. مسافری گفتند در میان ما نافرمانی است باید قرعه اندازیم به نام هر کس که در آمد او را طعمه همین ماهی قرار دهیم. قرعه کشیدند بنام یونس خارج شد او را در میان دریا انداختند (فَالْتَمَمَهُ الحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ). ماهی یونس را فرو برد و او خویشتن را سرزنش می کرد.

در روایت ابی الجارود حضرت باقر علیه السلام می فرماید سه شبانه روز در شکم ماهی بود در دل دریا‌های تاریک، خدا را خواند دعا کرد مستجاب نمود. (فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ)

فریاد برداشت در تاریکیها (تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب و تاریکی دریا) پروردگارا به جز تو خدائی نیست منزهی تو، من از ستمکارانم، دعایش را مستجاب کردیم و او را از اندوه نجات دادیم این چنین نیز مومنین را نجات می دهیم. ماهی یونس را به کنار دریا میان ساحل انداخت چون مویهای بدن او ریخته و پوستش نازک شده بود خداوند درخت کدوئی برایش در همانجا رویانید تا در سایه آن از حرارت آفتاب محفوظ بماند. یونس در آن هنگام پیوسته به تسبیح و ذکر خدا مشغول بود تا آن ناراحتی و نازکی پوست برطرف شد. خداوند کرمی را مأمور کرد ریشه کدو را خورد، کدو خشک شد یونس از این پیش آمد اندوهگین گردید. خطاب رسید برای چه محزونی چه شده؟ عرض کرد در سایه این درخت آسوده بودم کرمی را مأمور کردی تا او را خشک کرد! فرمود یونس اندوهگین می شوی برای خشک شدن یک درخت که آنرا خود نکاشته ای و نه آبش داده و به آن اهمیت نمی دادی هنگامی که از سایه اش بی نیاز می شدی اما تو را اندوه فرا نمی گیرد برای صدهزار مردم بینوا که می خواستی عذاب بر آنها نازل شود اکنون آنها توبه کردند به جانب ایشان برگرد. یونس به سوی قوم خود بازگشت همه گردش را گرفته ایمان آوردند.⁽¹⁾

دعا صفای دل می خواهد نه صورت زیبا

سعید بن مسیب گفت سالی قحطی روی داد مردم برای درخواست باران از خداوند، اجتماع کرده عرض نیاز می نمودند. در میان آنها چشم به غلامی افتاد که بالای تلی رفت، از مردم جدا شد. نیروی مرموزی مرا به طرف او کشانید خواستم از کیفیت راز و نیاز غلام باخبر شوم. جلو رفته دیدم لبهای خود را حرکت می دهد ولی چیزی نشنیدم.

هنوز دعایش تمام نشده بود ابری فضای آسمان را پوشانید. غلام سیاه همین که ابر را مشاهده کرد سپاس خدای را بجای آورده راه خود را گرفت و از آنجا دور شد. باران شدیدی بارید به اندازه ای که ترسیدم سیل جاری شود. من از غلام تعقیب کردم پنهانی از پی او رفتم وارد خانه علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام شد. خدمت آنجناب رسیدم عرض کردم در خانه شما غلام سیاهی است اگر ممکن است بر من منت گذارید، او را خریداری کنم.

فرمود سعید چرا نبخشم که بفروشم؟! امر کرده متصدی غلامان هر چه غلام در خانه هست از نظر من بگذارند. همه غلامها را جمع کرد ولی آنکس را که جستجو می کردم در میان آنها نبود. عرض کرد آری فقط یک نفر هست که نگهبان اسب و شترها است (میرآخور) دستور داد او را نیز حاضر کردند تا وارد شد دیدم همان کسی است که بر فراز تل آهی جگرسوز داشت. گفتم غلامی را که خریدارم همین است. زین العابدین علیه السلام فرمود غلام سعید مالک تو است با او برو.

غلام سیاه رو به من نموده گفت ما حمله علی ان فرقت بینی و بین مولای تو را چه واداشت که بین من و آقایم جدائی انداختی. در جوابش گفتم آنچه در

بالای تل از تو مشاهده کردم. این سخن را که شنید دست به درگاه خدا دراز کرد با نوائی جانسوز صورت به طرف آسمان بلند کرده گفت خدایا بین تو و من بود اکنون که پرده از روی آن برداشتی مرا نیز ببر و سوی خود برگردان. حضرت زین العابدین علیه السلام و کسانی که حضور داشتند از نیایش با صفای او شروع به گریه نمودند من هم با اشک جاری بیرون آمدم. همین که به منزل رسیدم یک نفر از طرف زین العابدین علیه السلام پیغام آورد که آنجناب فرموده بود اگر مایلی تشییع جنازه رفیقت را بکنی بیا. با آن مرد به طرف منزل حضرت رفتم دیدم غلام در همان مجلس از دنیا رفته.⁽²⁾

خوش دمی که از این چهره پرده	حجاب چهره جان می شود غبار
بمرفکنم	تم
روم به گلشن رضوان که مرغ آن	چنین قفس نه سزای چو من
چم	خوش الحانست
دریغ و درد که غافل ز خواب	عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم
خویشتم	
که در سراچه ترکیب تخته بند تنم	چگونه طوف نمایم فضای عالم
	قدس
چرا به کوی خراباتیان بود وطنم	مرا که منظر حور است مسکن و
	مأوا
که رازها است نهانی درون پیرهنم	طراز پیراهن زر کشم مبین چون
	شمع
عجب مدار که همدرد نافه ختمم	اگر ز خون دلم بوی مشک می
	آید

مرکبی راهوار برایش رسید

مالک دینار گفت هنگامی که مردم آماده حرکت برای زیارت خانه کعبه بودند، در میان مسافرین زنی ضعیف و ناتوان را مشاهده کردم بر شتری لاغر سوار شده مردم او را از مسافرت با چنین مرکبی منع می کردند. می گفتند این شتر تو را به مقصد نمی رساند از اراده خود صرف نظر کن. زن به گفته آنها توجه نمی کرد، در بین راه شترش خوابید و از کاروان بازماند.

من به او رسیدم شروع به سرزنش نمودم که به تو گفتند ولی نپذیرفتی اکنون چه می کنی. جوابم را نداد. سر به سوی آسمان بلند کرده عرض کرد خدایا نه در خانه خودم گذاشتی و نه مرا به خانه ات رساندی لو فعل بی غیرک لما شکوته الا الیک اگر چنین کاری دیگری جز تو نسبت به من می کرد شکایتش را به تو می کردم ولی اینک کجا و پیش چه کس شکایت برم. مالک گفت دیدم از میان بیابان شخصی آشکار شد مهار شتری را به دست گرفته به این طرف می آمد نزدیک شده و به آن زن گفت سوار شو، شتری به خوبی آن در میان کاروانیان نبود، همانند برق به راه افتاده از نظرم ناپدید گردید او را دیگر ندیدم تا در مکه هنگام طواف پیدایش نمودم. سوگند دادمش که خود را معرفی کن. گفت نامم شهره مادرم مسکه دختر فضه کنیز حضرت زهرا علیها السلام است. آن شتر که دیدی از ناقه های بهشت بود خداوند را قسم دادم به حرمت فاطمه علیها السلام او هم به وسیله ملکی ناقه را فرستاد، تا پیاده نمانم⁽³⁾.

دعا و نیایش فرعون هم مستجاب می شود

در زمان فرعون رود نیل فرو نشست، مردم مصر پیش او آمده تقاضا نمودند که آب رود را به جریان اندازد. فرعون گفت من از شما راضی نیستم. رفتند مرتبه دوم آمده درخواست کردند باز همان جواب را داد. در مرتبه سوم نیز به همان جواب آنها را برگردانید. چهارمین بار گفتند. فرعون! حیوانات ما می میرد و زراعتهایمان خشک می شود اگر رود را به جریان نیندازی خدای دیگری انتخاب می کنیم.

فرعون گفت همه در بیابان جمع شوید، خودش نیز با آنها بیرون شد ولی در محلی که نه آنها او را می دیدند و نه صدایش را می شنیدند صورت بر روی خاک گذارده با انگشت شهادت اشاره نمود شروع به درخواست و دعا می کرد. می گفت پروردگارا مانند بنده ای خوار و ذلیل که بسوی آقای خود بیاید در پیشگاه تو آمده ام. می دانم کسی جز تو قدرت ندارد رود نیل را به جریان آورد به لطف و کرم خویش آن را به جریان انداز.

رود نیل به طوری جاری شد که پیش از آن سابقه نداشت. فرعون به مصریان گفت من رود را جاری کردم و به این وضع در آوردم. همه به سجده افتاده مراسم پرستش را تجدید نمودند. جبرئیل به صورت مردی پیش فرعون آمد، گفت پادشاهها بنده ای دارم که او را بر سایر بندگان خود امتیاز داده ام اختیار آنها را به او سپرده کلید خزائن و اموالم در دست اوست ولی آن بنده با من دشمنی می کند. کسی را که من دوست دارم با او دشمن است. هر که را من نمی خواهم با او دوستی می نماید. کیفر چنین بنده ای چیست؟ فرعون گفت بسیار بنده ناپسند و بدی است اگر در اختیار من باشد او را در دریا غرق می کنم.

گفت اگر باید چنین شود تقاضا دارم قضاوت خود را برایم بنویسد. فرعون نوشت سزای بنده ای که با آقای خود مخالفت کند، دوستانش را دشمن بدارد و با دشمنانش دوست باشد فقط غرق نمودن در دریا است، به دست او داد. جبرئیل گفت خوب است این نامه را با مهر خود امضاء کنید. فرعون نوشته را گرفت و امضاء کرد. آنروز که خداوند اراده کرد فرعون و فرعونیان را غرق نماید، جبرئیل همان نامه را به دستش داده گفت اینک قضاوتی که درباره خود کردی انجام می شود باید غرق شوی⁽⁴⁾.

یکی از علت‌های تأخیر اجابت دعا

امام ششم حضرت صادق علیه السلام فرمود: روزی ابراهیم خلیل اطراف کوه بیت المقدس برای یافتن چراگاهی گردش می کرد تا گوسفندان خود را به آن ناحیه برد. در این هنگام صدائی به گوشش رسید نگاه کرد مرد بلند قامتی را مشاهده کرد که مشغول نماز است. سوال نمود بنده خدا نماز برای که می خوانی؟ جواب داد برای پروردگار آسمان. پرسید از بستگان و خویشاوندان تو کسی باقیمانده؟ پاسخ داد نه. ابراهیم علیه السلام گفت از چه محل غذا تهیه می کنی. اشاره به درختی نموده گفت میوه این درخت را می چینم و برای زمستانم ذخیره می نمایم. از منزلش سوال کرد کوهی را نشان داده گفت در آنجا است. پرسید ممکن است مرا به منزل خود بری و یک شب مهمان تو باشم. پیرمرد گفت در جلوه راه منزلم آبی است که عبور از آن مشکل است.

سوال کرد خودت چگونه می گذری پاسخ داد من از روی آب می گذرم. گفت دست مرا هم بگیر شاید خداوند به من نیز قدرت دهد تا از آب بگذرم. پیرمرد دست ابراهیم خلیل علیه السلام را گرفته هر دو از آب گذشتند وقتی به منزل رسیدند. حضرت ابراهیم پرسید کدام روز بزرگترین روزها است. گفت روز قیامت که خداوند پاداش اعمال مردم را در آنروز می دهد.

گفت خوب است با هم دعا کنیم که از شر آن روز خداوند ما را ایمن دارد.⁽⁵⁾ پیر گفت دعا را چه می خواهی به خدا قسم سه سال است دعائی کرده ام و حاجتی خواسته ام هنوز مستجاب نشده. ابراهیم فرمود می خواهی بگویم چرا اجابت دعایت به تأخیر افتاده. زیرا خداوند وقتی بنده ای را دوست داشته باشد اجابت دعایش را به تأخیر می اندازد تا مناجات کند و طلب نماید چون راز و

نیایش او را دوست دارد، اما بنده ای که خدا بر او خشمگین است اگر چیزی درخواست کند، در برآوردن حاجت او تعجیل می کند یا قلبش را از آن خواسته منحرف نموده مأیوسش می کند تا دیگر درخواست ننماید آنگاه پرسید حاجت تو چه بوده؟

پیرمرد گفت سه سال پیش گله گوسفندی از اینجا گذشت جوانی زیبا صورت که دو رشته موی بر دو طرف سر داشت گوسفندان را سرپرستی می کرد. از او پرسیدم این گوسفندها متعلق به کیست؟ گفت از ابراهیم خلیل الرحمن. آنروز درخواست کردم خدایا اگر در روی زمین خلیل و دوستی داری به من نشان بده!

ابراهیم گفت خدا دعایت را مستجاب نموده من ابراهیم خلیلم. پیر حرکت کرده او را در آغوش گرفت. حضرت صادق ع فرمود چون پیغمبر اکرم محمد ص مبعوث شد، دستور داد مومنین مصافحه نمایند.⁽⁶⁾

دعای ما چرا مستجاب نمی شود

روزی ابراهیم ادهم در بازارهای بصره عبور می کرد. مردم اطرافش را گرفته گفتند ابراهیم! خداوند در قرآن مجید فرموده (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) مرا بخوانید جواب می دهم شما را، ما او را می خوانیم ولی دعای ما مستجاب نمی شود. ابراهیم گفت علتش آن است که دلهای شما به واسطه ده چیز مرده است (دعايتان صفائی ندارد و دلها پاک و بی آلايش نیست) پرسیدند آن ده امر چیست؟

1. گفت اول آنکه خدا را شناختید ولی حقش را ادا نمودید.
2. قرآن را تلاوت کردید ولی عمل به آن تکرار نکردید.
3. ادعای محبت با پیغمبر اکرم ﷺ نمودید ولی با اولادش دشمنی کردید.
4. ادعا کردید با شیطان عداوت داریم ولی در عمل با او موافقت نمودید.
5. می گوئید به بهشت علاقمندیم اما برای وارد شدن در بهشت کاری انجام نمی دهید.

6. گفتید از آتش جهنم می ترسم ولی بدنهای خود را در آن افکندید.
7. به عیب گوئی مردم مشغول شدید و از عیوب خود غافل ماندید.
8. گفتید دنیا را دوست نداریم و ادعای بغض آن را نمودید ولی با حرص جمعش می کنید.

9. اقرار به مرگ دارید ولی خویشتن را مهیا برای آن نمی کنید.
 10. مرده گان را دفن نمودید اما از آنها عبرت و پند نگرفتید.
- این علل ده گانه است که باعث مستجاب نشدن دعای شما می شود⁽⁷⁾

محدث قمی رحمۃ اللہ علیہ در تنمة المنتهى ص 155 می نویسد مضمون این کلام از

پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نقل شده شاید ابراهیم از آنجناب اخذ نموده.

ای یک دله صدده، دل یکدله کن صراف وجود باش و خود را چله

_____ کن

یک صبح به اخلاص بیا بر در ما گر کام تو نیاید آنگه گله کن⁽⁸⁾

در هر پیش آمد باید متوسل شد

مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل کرد که من با آقای میرزا علی آقا (آقا زاده میرزای شیرازی) و آقا سید محمد سنگلجی در سامرا شب بالای پشت بام خدمت مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی درس می خواندیم. در بین درس استاد بزرگ ما مرحوم سید آقا محمد فشارکی تشریف آورد. آثار گرفتگی و ناراحتی از چهره اش کاملا هویدا بود.

معلوم شد این انقلاب و گرفتگی به واسطه بروز و با در عراق است که در همان روزها خبرش منتشر شده بود. فرمود شما مرا مجتهد می دانید. همه عرض کردیم بلی. سوال کرد عادل می دانید؟ جواب دادیم آری. فرمود پس من به تمامی شیعیان سامرا زن و مرد حکم می کنم که هر یک از آنها یک فقره زیارت عاشورا را به نیابت بی بی نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجة بن الحسن علیه السلام بخوانند آن بانوی بزرگ را پیش فرزندش شفیع قرار دهند تا آن حضرت نزد خداوند عالم شفاعت کند و خدا شیعیان سامرا را از این بلا نجات دهد.

این حکم که صادر شد چون مقام بیم و ترس نیز بود همه شیعیان اطاعت کرده زیارت عاشورا را به همان قرار خواندند. به واسطه این ترس یک نفر شیعه در سامرا تلف نشد با اینکه هر روز ده تا پانزده نفر از غیر شیعه می مردند.⁽⁹⁾

الهی توئی آگه از حال من	عیانست پیش تو احوال من
توئی از کرم دلنواز همه	به بیچارگی چاره ساز همه
بود هر کسی را امیدی بکس	امید من از رحمت توست و بس
الهی به عزت که خوادم مکن	بجرم و گنه شرمسارم مکن
اگر دعوتم رد کنی ور قبول	من و دست و دامان آل رسول

با یک توسل چگونه نجات یافت؟

محمد بن هارون از ابوالحسین بن ابی البغل کاتب نقل کرد که او گفت از طرف منصور بن صالحان کاری به عهده گرفته بودم، بین من و او به واسطه آن کار تیره شد، به طوری که مجبور شدم خود را پنهان کنم. ابو منصور پیوسته مرا جستجو می کرد مدتی هراسان و سرگردان در حال اختفا گذراندم.

در یک شب جمعه تصمیم گرفتم به مقابر قریش حرم مطهر حضرت موسی بن جعفر و امام محمد تقی علیه السلام بروم. آن شب را در آنجا بسر بردم تا خداوند گشایشی عنایت کند. باران می آمد، باد هم می وزید، شب تاریکی بود. وارد حرم شدم. از ابو جعفر متصدی حرم خواهش کردم درها را ببندد و کوشش کند کسی وارد نشود تا با خاطری آسوده و حضوری قلب عرض نیاز و دعا کنم، در ضمن از گرفتار شدن به دست اشخاصی که در جستجویم بودند ایمن باشم، پذیرفت و درها را بست.

شب به نیمه رسید باد و باران آنقدر زیاد بود که رفت و آمد مردم را قطع نمود. من با دلی آکنده از اندوه و اشک جاری دعا می کردم و زیارت می نمودم. در این بین یک مرتبه متوجه صدای پائی از طرف مضجع مولی موسی بن جعفر علیه السلام شدم. نگاه کرده مردی را دیدم مشغول زیارت است بر آدم و انبیاء اولوالعزم سلام داد. ائمه طاهرین علیهم السلام زیارت نمود ولی نامی از حجة بن الحسن روحی فداه نبرد. بسیار در شگفت شدم با خود گفتم ممکن است فراموش کرده باشد یا آن جناب را نمی شناسد احتمال نیز دارد که مذهبش همین باشد.

زیارتش تمام شد دو رکعت نماز خوانده به طرف مدفن حضرت جواد علیه السلام آمد همانند سلام و زیارت اول باز تکرار کرد دو رکعت نماز خواند چون او را نمی شناختم ترس مرا فرا گرفت. دیدم جوانی است کامل لباس سفیدی

پوشیده و عمامه ای با حنک⁽¹⁰⁾ بر سر بسته است. ردائی نیز بر شانه انداخته. این بار که زیارتش تمام شد به طرف من توجه کرد فرمود ابوالحسین بن ابی البغل (این انت من دعاء الفرج) اگر گرفتاری چرا دعای فرج را نمی خوانی؟ پرسیدم آن دعا چگونه است؟

فرمود دو رکعت نماز می خوانی آنگاه این دعا را تلاوت می کنی

یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یواخذ بالجریره و لم یهتک الستر یا عظیم المن یا کریم الصبح یا حسن التجاوز و یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالعطیة یا منتهی کل نجوی و غایة کل شکوی یا عون کل مستعین و یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا رباہ ده مرتبه یا غایة رغبتاه ده مرتبه اسئلک بحق هذه الاسماء و بحق محمد و آله الطاهرين عليهم السلام الا ما کشفتم کربی و نفسی همی و فرجت غمی و اصلحت حالی.

پس از این عمل هر چه خواستی دعا کن و حاجت خود را بخواه آنگاه طرف راست صورت را بر زمین می گذاری و در آنحال صد مرتبه می گوئی.
یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانى فانکما کافىانى انصرانى فانکما ناصرانى.

پس از آن، طرف چپ صورت را بر زمین می گذاری صد مرتبه می گوئی:
(ادرکنی) آنگاه می گوئی: (الغوٹ الغوٹ الغوٹ) این لفظ را زیاد تکرار می کنی تا اینکه نفست تمام شود در این موقع سر از زمین برمی داری خداوند به کرمش حاجتت را برمی آورد انشاء الله تعالی.

همین که من مشغول آن دعا و نماز شدم از حرم بیرون شد. پس از آنکه پایان رفت پیش ابو جعفر رفتم تا سوال کنم این مرد چگونه وارد شد، درها را مانند اول بسته دیدم در شگفت شدم با خود گفتم شاید در دیگری هست که من

از آن اطلاعی ندارم. ابو جعفر را دیدم از اطاق روغن چراغ بیرون آمد، نزد او رفته جریان را به صورت گله گفتم پاسخ داد درها همانطور بسته است و من باز نکردم ولی به این وضع که می گوئی آن آقا مولای ما صاحب الزمان علیه السلام است مکرر در مثل چنین شبی هنگام خلوت بودن حرم آن آقا را دیده ام.

بسیار اندوهگین شدم که چرا من آنجناب را نشناختم و این سعادت پیر ارج را از دست دادم. از حرم بیرون آمدم نزدیک سپید شدن افق بود. به طرف کرخ رفتم همان محلی که مدت‌ها مخفیانه آنجا زندگی می کردم هنوز چاشتگاه نشده بود چند نفر از کارداران ابن ابی صالحان در پی من آمدند با خود امانی از وزیر آورده بودند از دوستانم محل مرا می پرسیدند. نامه را که خط خود وزیر بود دیدم با یکی از دوستان مورد اعتمادم پیش او رفتم. همین که چشمش به من افتاد از جای حرکت کرده مرا به طوری در آغوش گرفت که تاکنون هیچ سابقه نداشت.

گفت گرفتاریت به جایی رسید که شکایت مرا به مولایم صاحب الزمان علیه السلام بکنی؟ گفتم من درخواستی از آنجناب نمودم او در دنباله کلام خود افزود: دیشب در خواب مولای خود صاحب الزمان علیه السلام را دیدم (همان شب جمعه) به من امر کرد که نسبت به تو نیکی کنم و چنان دستور را صریح و محکم ادا کرد که ترسیده از خواب جستم.

گفتم لا اله الا الله گواهی می دهم که این خانواده نهایت حقانیت را دارند. به من فرمود چنین و چنان کن تفصیل دستورات را برایش شرح دادم. وزیر بسیار در شگفت شد پس از آن نیکی هائی به من کرد که خیال نمی کردم از او صادر شود و به منظوری نائل شدم که تصورش را نمی کردم البته تمام به برکت مولی صاحب الزمان عجل الله فرجه بود.⁽¹¹⁾

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم	افسوس که عمری پی اغمار
جز حسرت و اندوه متاعی	دویدیم
نخریدیم	سرمایه ز کف رفت تجارت
جانها بلب آمد رخ دلدار ندیدیم	نمودیم
آبی بجز از خون دل خود	بس سعی نمودیم بینیم رخ
نچشیدیم	دوست
رحمی که در این بادیه بس رنج	ما تشنه لب اندر لب دریا متحیر
کشیدیم	ای بسته بزنجیر تو دلهای محبان
از شام فراق تو چو سحرگاه	چندانکه شب و روز بیاد تو
ندیدیم	نشستیم
هر رشته که بر غیر بستیم بریدیم	تا رشته طاعت بتو پیوست
بر یاد لب لعل تو ما شیر مکیدیم	نمودیم
کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم	شاهها بتولای تو در مهد غنودیم
بس ظلم دیدیم و بسی طعنه	ای حجت حق پرده ز رخسار
شنیدیم	برافکن
هم قامت ما را، که ز هجر تو	ای دست خدا خدا دست برآور
خمیدیم	کوه ز دشمن
بر درگهت افتاده بصد گونه امیدیم	شمشیر کج، راست کند قامت
	دیدیم را
	شاهها ز فقیران درت روی مگردان

تا دعا نکرد نجات نیافت

اباصلت خادم علی بن موسی الرضا علیه السلام بود گفت روزی آنجناب مرا خواسته فرمود برو در قبه ای که هارون دفن شده از جلو درب و طرف راست و چپ و قسمت بالای قبه هر کدام یک مشت خاک جداگانه بیاور.

رفتم تهیه نموده آوردم. حضرت رضا علیه السلام دست بر مشتی که مربوط به قسمت جلو درب بود گذاشته پرسید از جلو درب است. عرض کردم آری. توضیح داد که فردا در این محل برای من قبری می کنی، سنگ بزرگ پیدا می شود که مانع از حفر است، آن خاک را ریخت، دست بر روی قسمتی که از طرف راست بود سوال کرد. جواب دادم از طرف راست است. فرمود این قسمت را خواهی کند در اینجا تلی از سنگ آشکار می گردد که وسائل حفر در آن کارگر نیست خاک را ریخته دست بر مشتی که از طرف چپ بود برد آنجا را هم فرمود به واسطه آشکار شدن تیزی تل نمی توانی حفر کنی.

آنگاه دست بر روی خاک بالای قبه گذاشت فرمود این قسمت را که کندی به مانعی برخورد نخواهد کرد پس از تمام شدن حفر دست خود را روی قبر طرف پائین می گذاری و این کلمات را می خوانی. از داخل قبر آب بیرون می آید به اندازه ای که پر می شود، در میان آب ماهی های کوچکی پیدا خواهد شد. در این موقع پاره نانی را با دست خورد کرده میان آب می ریزی. ماهیان کوچک می خورند آنگاه یک ماهی بزرگ هویدا می شود همه ماهیهای کوچک را می خورد و ناپدید می شود. در این هنگام دست بر روی آب می گذاری و کلمات قبلی را تکرار می کنی تمام آب فرو می نشیند از قول من به مأمون بگو موقع حفر آنجا بیاید تا آنچه بروز می کند مشاهده نماید مأمون می پذیرد.

ابا صلت گفت وقتی علی بن موسی علیه السلام به وسیله سم شهید شد خواستند آنجناب را دفن کنند مأمون دستور داد در قبه هارونی قبری حفر شود. گفتم آن آقا درخواست کرده شما هنگام کندن حضور داشته باشید. پذیرفت. برایش صندلی آوردند نشست، دستور حفر کردن داد به همان ترتیبی که علی بن موسی علیه السلام فرموده بود. از جلو درب و طرف راست و چپ سنگ پیدا شد. طرف بالای قبه بدون برخورد به مانعی حفر گردید. سفارش حضرت را انجام دادم دست را بر پائین قبر گذاشتم و کلمات را خواندم آب پیدا شد و ماهیهای کوچک آشکار شدند خورده نان ریختم خوردند. آنگاه یک ماهی بزرگ هویدا گشته ماهیهای کوچک را فرو برد و ناپدید گردید. دو مرتبه دست گذاشته کلمات قبل را تکرار کردم آب هم فرو نشست هماندم آن کلمات از خاطر محو شد اکنون نیز یک کلمه را به خاطر ندارم.

مأمون پرسید علی بن موسی الرضا به تو این دستور را داد. جواب دادم آری. گفت پیوسته حضرت رضا علیه السلام در زندگی کارهای شگفت انگیز به ما نشان می داد اینک بعد از مرگ هم نشان داد. از وزیر خود تفسیر پیدایش آب و ماهی ها را سوال کرد. او در پاسخ گفت چنین به خاطر افتاد منظورش این بوده که شما را از سلطنت بهره مختصری است مانند همان ماهیهای کوچک آنگاه یک نفر پیدا می شود مثل همان ماهی بزرگ و این سلسله را بر می اندازد.

پس از دفن آنجناب مأمون مرا خواسته گفت باید آن کلمات را به من بیاموزی هر چه گفتم از خاطر رفته قبول نکرد مرا تهدید به قتل کرد و دستور داد زندانی کنند هر روز از زندان مرا می خواست که یا کلمات را بگویم و یا کشته شوم، من هم مرتب قسم می خوردم فراموش کرده ام سوگند به خدا همین طور هم بود.

یک سال گذشت دیگر دلم خیلی گرفت. شب جمعه ای بود غسل کرده آن شب را به رکوع و سجود و گریه و تضرع گذراندم از خداوند درخواست کردم از زندان نجاتم دهد. نماز صبح را که خواندم یک مرتبه دیدم حضرت جواد علیه السلام وارد زندان شد فرمود اباصلت دلت تنگ شده. گفتم آری به خدا قسم قال، اما لو فعلت قبل هذا ما فعلته اللیلة لکان الله قد خلصک كما یخلصک الساعة اگر کاری که دیشب کردی قبل از این انجام می دادی همانطور که اکنون نجات می یابی آن وقت خلاص شده بودی.

فرمود حرکت کن. عرض کردم یابن رسول الله صلی الله علیه و آله زندانبانها بر در زندان با مشعل ایستاده اند. فرمود آنها تو را نخواهند دید. پس از این دیگر با ایشان روبرو نخواهی شد، دست مرا گرفته از بین آنها بیرون برد. در خارج زندان فرمود کجا میل داری بروی. عرض کردم به هرات پیش خانواده ام. فرمود ردای خود را بر صورت بینداز، دستم را گرفت مثل اینکه از طرف راست به چپ کشانید. آنگاه فرمود ردا را بردار برداشتم آنجناب را ندیدم مشاهده کردم کنار در منزل خود هستم، وارد شدم دیگر از آن روز تا کنون با مأمون و همکارانش روبرو نشده ام.⁽¹²⁾

این نیز از شرایط مستجاب شدن دعا است

حضرت صادق علیه السلام فرمود عابدی از بنی اسرائیل مدت سه سال پیوسته دعا می کرد تا خداوند به او پسری عنایت کند، ولی دعایش مستجاب نمی شد. روزی در ضمن مناجات عرض کرد یا رب ابعد انا منک فلا تسمعنی ام قریب فلا تجیبنی خدایا من از تو دورم که سختم را نمی شنوی یا تو در نزدیکی ولی جوابم را نمی دهی.

در خواب به او گفتند مدت سه سال است خدای را با زبانی که به فحش و ناسزا عادت کرده و قلبی آلوده به ستم و نیت دروغی می خوانی اگر می خواهی دعایت مستجاب شود فحش و ناسزا را رها کن، از خدا بترس قلبت را از آلودگی پاک نما نیت خود را نیز نیکو بگردان.

حضرت صادق علیه السلام فرمود به دستورات عمل کرد آنگاه دعا نموده خداوند اجابت نمود و پسر به او داد. ⁽¹³⁾

و نیز آنجناب فرمود روزی حضرت موسی علیه السلام پیروان خود را موعظه می کرد. یکی از شنوندگان چنان تحت تأثیر گفتار موسی علیه السلام قرار گرفت که از جا حرکت کرده پیراهن خود را چاک زد. خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد به او بگو لاتشق قمیصک ولکن اشرح لی عن قلبک نمی خواهد پیراهنت را چاک زنی قلبت را برایم بشکاف (و محبت دیگران را خارج نما).

حضرت صادق علیه السلام در پایان گفتار فرمود یک روز حضرت موسی علیه السلام به مردی از پیروان خود گذشت که در حال سجده بود، از آنجا رد شد. پس از انجام دادن کار خود برگشت، باز او را در حال سجده دید به آن مرد گفت اگر حاجت تو به دست من بود برآورده می کردم.

به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب شد لو سجد حتی ینقطع عنقه ما قبلته حتی یتحول عما
اکره الی ما احب اگر آنقدر سجده کند که گردنش قطع شود از او نمی پذیرم
مگر اینکه قلب خود را پاک کند. آنچه من دوست دارم او نیز دوست بدارد و از
آنچه بی میل نسبت به آن او هم بی میل شود.⁽¹⁴⁾

چگونه دعا کنیم؟

امام ششم علیه السلام فرمود هرگاه می خواهید از خداوند حاجتی بگیرید باید ابتدا شروع به ستایش و ثنای پروردگار کنید. چنانچه اگر از سلطانی چیزی بخواهید آنقدر که قدرت دارید سعی می نمائید تا سخنان آراسته ای برای صحبت کردن با او آماده کنید. شما نیز وقتی از خدا حاجتی می خواهید پروردگار عزیز و جبار را تمجید و ستایش نمائید و او را ثنا گوئید به این طور.

یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل یا ارحم من استرحم، یا احد یا صمد، یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد، یا من لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و یا من یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید.

از این قبیل اسماء خدا زیاد است هر چه می توانی بیشتر او را بنامهای بزرگش یاد کن و صلوات بر پیغمبر اکرم و آلش بفرست و بگو:

و یقضی ما احب، یا من یحول بین المرء و قلبه یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شیء یا سمیع یا بصیر اللهم اوسع علی من رزقک الخلال ما اکف به وجهی و اودی به عن امانتی و اصل به رحمی و یكون عوناً لی فی الحج و العمرة.

پروردگارا از روزی حلال بر من توسعه بده به مقداری که آبرویم حفظ شود و به وسیله آن امانتی را که به من سپرده ای حقش را ادا کنم و صلح رحم انجام دهم و آن مال مرا کمک کند برای انجام حج و عمره.

در آخر فرمایشات خود اضافه کرد که مردی وارد مسجد شد دو رکعت نماز خوانده دست بلند نموده و از خداوند حاجت خود را خواست. پیغمبر اکرم

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
او مشاهده می کرد فرمود این مرد خیلی زود و با عجله حاجت خود را
خواست.

مرد دیگری پس از او وارد شده دو رکعت نماز بجا آورد بعد از نماز خدا را
شنا گفت و بر پیغمبر اکرم و آلش فرستاد. حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود (سل
تعط) درخواست کن هر چه بخواهی خداوند به تو می دهد. ⁽¹⁵⁾

چند روایت درباره دعا و توسل

1. عن میسر بن عبدالعزیز، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال لی یا میسر ادع و لا تقل ان الامر قد فرغ منه، ان عندالله عزوجل منزلة لاتنال الا بسمالة و لو ان عبدا سد فاه و لم یسأل لم یعط شیئا فسل تعط، یا میسر انه لیس من باب یقرع الا یوشک ان یفتح لصاحبه. ⁽¹⁶⁾

میسر بن عبدالعزیز گفت حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: میسر مبادا بگوئی (هر کسی را به اندازه ای خداوند مقدر کرده) و کار گذشته تغییرپذیر نیست. در نزد پروردگار عزیز و بزرگ مقامی است برای بندگان که به آن نخواهند رسید مگر با درخواست و سوال. اگر بنده ای دهان فرو بندد سوالی نکند هیچ چیز به او داده نمی شود پس از خدا بخواه تا حاجت خود را بگیری. میسر هر دری که کوبیده شود امید است که برای کوبنده باز گردد.

2. قال امیر المؤمنین علیه السلام الدعاء مفاتیح النجاح و مقالید الفلاح و خیر الدعاء ما صدر عن صدر نقی و قلب نقی و فی المناجاة سبب النجاة و بالاخلاص یکون الخلاص فاذا اشتد الفزع فالی الله المفزع قال علیه السلام ایضا الدعاء ترس المومن و متی تكثر قرع الباب یفتح لك.

و عن الرضا علیه السلام انه كان یقول لاصحابه علیکم بسلاح الانبیاء فقیل و ما سلاح الانبیاء قال الدعاء. ⁽¹⁷⁾

علی علیه السلام فرمود دعا و نیایش کلیدهای پیروزی و رستگاری است. بهترین دعاها آن است که از سینه ای پاک و قلبی پرهیزکار خارج شود راز و نیاز سبب نجات است و با اخلاص و بی شائبه دعا کردن انسان از هر گرفتاری رهایی پیدا می کند، در هنگام وحشت و ترس شدید خداوند پناهگاه مومنین است. و نیز

فرمود دعا سپری است برای مومن هرگاه دری را زیاد بکوی برایت باز می کنند.

حضرت رضا علیه السلام پیوسته به اصحاب خود می فرمود خویشان را با سلاح پیغمبران مجهز کنید. پرسیدند سلاح و وسائل پیکار انبیاء چیست. فرمود دعا.

3. عن عبدالله بن سنان قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: الدعاء يرد القضاء بعد ما ابرم ابراما؛ فاکثر من الدعاء فانه مفتاح كل رحمة و نجاح كل حاجة و لا ينال ما عند الله عزوجل الا بالدعاء و انه ليس باب يكثر قرعه الا يوشك ان يفتح لصاحبه.

قال ابوالحسن موسى علیه السلام عليكم بالدعاء فان الدعاء لله و الطلب الى الله يرد البلاء و قد قدر و قضی و لم يبق الا امضائه فاذا دعی الله عزوجل و سئل صرف البلاء صرفه. (18)

عبدالله بن سنان گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود دعا و نیایش قضا و قدری که بسیار محکم شده باشد برمی گرداند. زیاد دعا کن زیرا دعا کلید بخشایش خدا و وسیله پیروزی به هر حاجت است. به آنچه در نزد خداوند است بنده نائل نمی شود مگر به دعا، همانطوری که بسیار کوییده شود امید می رود که باز گردد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود شما را سفارش می کنم به دعا کردن زیرا نیایش در پیشگاه خدا و درخواست از او، بلائی که تقدیر و تعیین شده و جز امضاء و دستور اجرایش باقی نمانده برمی گرداند هرگاه از خدا بخواهند و دعا کنند برگرداند بلا را برمی گرداند.

4. عن ابى جعفر عليه السلام قال ان الله عزوجل يحب من عباده المومنين كل عبد دعاه فعليكم بالدعاء فى السحر الى طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فيها ابواب السماء و تقسم فيها الارزاق و تقضى فيها الحوائج العظام⁽¹⁹⁾
- حضرت باقر عليه السلام فرمود خداوند از میان بندگانش آنکس را دوست دارد که بسیار دعا کند شما را سفارش می کنم به دعا کردن در سحر تا طلوع خورشید زیرا این وقت درهای آسمان باز می شود و ارزاق تقسیم گردد و حوائج بزرگ در این ساعت برآورده می شود.
5. عن ابى جعفر عليه السلام قال: ما من قطرة احب الى الله عزوجل من قطرة دموع فى سواد الليل مخافة من الله لا يراى بها غيره.
- عن ابى عبدالله عليه السلام ايضا قال: كل عين باكية يوم القيمة الا ثلاثة، عين عضت عن محارم الله و عين سهرت فى طاعة الله و عين بكت فى جوف الليل من خشية الله⁽²⁰⁾
- حضرت باقر عليه السلام فرمود: هيچ قطره ای محبوب تر در نزد خدا نيست از قطره اشکها در تاریکی شب که بنده به واسطه خوف خدا بدون ریا می ریزد.
- حضرت صادق عليه السلام نیز فرمود تمام چشمها در روز قیامت گریانند مگر سه چشم یکی چشمی که از کارهای حرام بسته شده.
2. آن چشمی که بیداری در راه اطاعت و فرمانبرداری خدا کشیده.
3. چشمی که در دل شب از خوف خدا اشک بریزد.
6. عن ابى بصير، عن ابى عبدالله عليه السلام قال لا يزال المومن بخير و رجاء رحمة من الله عزوجل ما لم يستعجل، فيقنط و تبرک الدعاء قلت له: كيف يستعجل قال يقول قد دعوت منذ كذا ما ارى الا جابة.

ايضا قال عليه السلام: ان المومن ليدعو الله عزوجل في حاجته فيقول الله عزوجل
اخروا اجابته شوقا الى صوته و دعائه فاذا كان يوم القيمة قال الله عزوجل عبدى
دعوتنى فاخرت اجابتك و ثوابك كذا و دعوتنى فى كذا و كذا فاخرت اجابتك
و ثوابك كذا و كذا قال فيتمنى المومن انه لم يستحب له دعوة فى الدنيا مما يرى
من حسن الثواب.⁽²¹⁾

ابو بصير از حضرت صادق عليه السلام نقل کرد که آنجناب فرمود پیوسته مومن در
خوبی و امیدواری است چون مشمول رحمت خداست مادامی که عجله نکند و
ناامید شود و دعا را ترک گوید. عرض کردم چگونه عجله می کند. فرمود می
گوید فلان وقت دعا کردم هنوز به اجابت نرسیده (به واسطه تأخیر اجابت ناامید
می شود و دعا را ترک می کند).

و نیز فرمود بنده مومن درباره حاجتی دعا می کند خداوند چون علاقه به نوا
و نیایش او دارد دستور می دهد اجابت دعایش را تأخیر بیندازد. روز قیامت
می فرماید بنده من دعائی کردی اجابت آن را به تأخیر انداختم اینک ثواب آن
این است. و هم در فلان مورد دعا کردی باز اجابت را به تأخیر انداختم این
مقدار ثواب در مقابل همان دعا است.

حضرت صادق عليه السلام فرمود وقتی آن همه ثواب را برای مستجاب نشدن
دعایش در دنیا می بیند آرزو می کند ای کاش هیچ یک از دعاهایم در دنیا
مستجاب نمی شد.

پاورقی

- 1) نقل از دو روایت در جزء 14 بحارالانوار.
- 2) اثبات الوصیة مسعودی صاحب مروج الذهب، چاپ نجف، ص 143.
- 3) مجمع التورین، ص 94.
- 4) علل الشرایع جلد اول چاپ قم، ص 55.
- 5) در روایت روضه کافی ص 392 چاپ آخوندی حضرت باقر علیه السلام می فرماید ابراهیم گفت دعا کنیم برای معصیت کاران. آن دعا هنوز برای شیعیان ما اثر دارد.
- 6) بحارالانوار، ج 16، ص 248.
- 7) روضات الجنات لفظ ابراهیم.
- 8) ابو سعید ابوالخیر.
- 9) الکلام یجر الکلام، ج 1، ص 55.
- 10) گوشه ای از عمامه که بر دوش و زیر گلو آویز شود.
- 11) فرج المهموم سید بن طاووس در تاریخ علماء نجوم، ص 247.
- 12) ج 12 بحارالانوار، ص 113.
- 13) اصول کافی، ج 2، ص 325 و 326.
- 14) روضه کافی، ص 128 و 129.
- 15) اصول کافی، ج 2، ص 485.
- 16) اصول کافی، ج 2، ص 485.
- 17) اصول کافی، ج 2، ص 468.
- 18) اصول کافی، ج 2، ص 470.
- 19) اصول کافی، ج 2، ص 478.
- 20) اصول کافی، ج 1، ص 484.
- 21) اصول کافی، ج 2، ص 490 و 491.

فهرست مطالب

•	
3	مقدمه
5	اثر این دعا شگفت انگیز بود
8	دعا صفای دل می خواهد نه صورت زیبا
11	مرکبی راهوار برایش رسید
12	دعا و نیایش فرعون هم مستجاب می شود
14	یکی از علت‌های تأخیر اجابت دعا
16	دعای ما چرا مستجاب نمی شود
18	در هر پیش آمد باید متوسل شد
19	با یک توسل چگونه نجات یافت؟
24	تا دعا نکرد نجات نیافت
27	این نیز از شرایط مستجاب شدن دعا است
29	چگونه دعا کنیم؟
31	چند روایت درباره دعا و توسل
35	پاورقی
36	فهرست مطالب